

مقاومت برخلاف برخی نگاه‌های واپسگرایی داخلی به استراتژی مذاکره و هر توافقى بهتر از توافق نکردن است، نه گفت

هندسهٔ مذاکرات حماسی

پس از اینکه مذاکرات غیرمستقیم بین مقامات ارشد حماس و رژیم صهیونیستی برای برقراری آتش‌بس در غزه از سر گرفته شد از سوی برخی جریان‌های داخلی و خارجی اتهام زنی به ایران شدت گرفت. این جریان‌ها با مقایسه بین ایران و حماس از ایران می‌خواهند به مذاکره یا به تعبیر بهتر تحمیل شرایط از جانب غربی‌ها تن بدهد. همین نسخه شکست خورده نیز بدون توجه به رویکرد عملگرایانه ایران در مواجهه با طرف غربی و فهرست بلند بالا از مذاکراتی طرح می‌شود که همیشه غرب نتایج آن را نادیده گرفته است.

این شبهه‌ها بر این استدلال تکیه دارند که حماس، با وجود درگیری‌های شدید و تنش‌های گسترده، به سمت صلح و توافق حرکت کرده، پس چرا ایران این مسیر را طی نمی‌کند؟ مدافعان این دیدگاه، مذاکره را به عنوان یک ضرورت فوری برای جلوگیری از ویرانی کشور توصیف کرده و استدلال می‌کنند که حماس با پذیرش توافق، شرایط بهتری را برای فلسطینی‌ها رقم زده است. از سوی دیگر، برخی براندازان با تمسخر هزینه‌های «مقاومت» میاستت‌های کشور را زیر سؤال می‌برند. مقایسه ایران و حماس، نه تنها تفاوت‌های عمیق ساختاری، جغرافیایی و استراتژیک را نادیده می‌گیرد، بلکه تصویری تحریف‌شده از رویکرد سیاست خارجی ایران ارائه می‌دهد. ایران، به عنوان یک قدرت منطقه‌ای با تاریخ هزاران ساله، اقتصاد متنوع و برنامه‌های دفاعی پیشرفته، نمی‌تواند با حماس، یک گروه شبه‌نظامی محدود به نوار غزه، هم‌تراز شود. با این وجود جمهوری اسلامی همیشه رویکردی عملگرایانه در سیاست خارجی داشته و مذاکره را نه آن‌طور که برخی به عنوان یک هدف مقدس می‌پرستند بلکه به عنوان ابزاری تاکتیکی می‌بیند. اگر توافقی عادلانه و مبتنی بر منافع ملی پیشنهاد شود، ایران آن را می‌پذیرد. اما آنچه طرف مقابل به ویژه در مورد کاهش تران موشکی آن هم پس از تحمیل یک جنگ ۱۲ روزه پیشنهاد می‌دهد تحمیلی خلاف منطق امنیت است. ایران با سابقه‌ای طولانی از مذاکرات هسته‌ای، از برجام تا تلاش‌های اخیر برای جلوگیری از فعال‌سازی اسنپ‌بک نشان داده که آماده گفت‌وگو است اما نه به قیمت تسلیم.

بر این اساس واضح است که مقایسه ایران و حماس بیشتر یک ابزار روانی برای ایجاد دعوی سیاسی است تا یک تحلیل عمیق. حماس پس از دو سال جنگ فرسایشی به توافقی رسید که شامل فازهای چندگانه است. در فاز اول، اسرائیل پیشروی زمینی را متوقف کرده و به عقب‌تر از خطوط کنونی جنگ باز می‌گردد. در مقابل هم حماس در ازای آزادی اسرا، امتیازاتی مانند آزادی زندانیان فلسطینی دریافت می‌کند. این توافق نشان‌دهنده تعادل اهرم‌ها است نه تسلیم یک‌طرفه. ایران نیز همین منطق را دنبال می‌کند. مذاکره وقتی که منجر به بهبود وضعیت شود مطلوب است نه وقتی که به تضعیف بیشتر بینجامد.

الگوگیری از حماس یا بازی سیاسی

مقایسه غیر منطقی ایران با حماس، ریشه در یک استراتژی رسانه‌ای و سیاسی دارد که هدفش تضعیف اعتماد عمومی به رویکرد «مقاومت» در برابر فشار است. اغلب جریان‌های اصلاح‌طلب که مذاکره را به عنوان کلید حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی



می‌بینند از توافق اخیر حماس به عنوان الگویی استفاده می‌کنند تا بگویند: «اگر حماس با وجود ویرانی غزه به توافق رسید، چرا ایران با تحریم‌های اقتصادی این کار را نمی‌کند؟» این استدلال بر پایه یک ساده‌سازی بیش از حد بنا شده است. در شرایط اقتصادی تحت تأثیر تحریم‌ها و تورم برخی جریان‌ها مذاکره را به عنوان «راه نجات» تبلیغ می‌کنند. این دیدگاه، مذاکره را مقدس می‌بیند و مقاومت را متهم به «باج‌جست» می‌کند. اما مذاکره بدون اهرم به تسلیم منجر می‌شود. مذاکره بدون ایده برای گرفتن تضمین اجرایی نیز به چیزی جز از دست دادن اهرم‌ها در مقابل هیچ منتهی نمی‌شود. تعلیق داوطلبانه بخش‌هایی از برنامه هسته‌ای طی برجام و در نهایت فعال‌سازی مکانیسم ماشه با هدف جلوگیری از بهره‌مندی ایران از منافع حداقلی این توافق نمونه‌ای از همین رویکرد است. براندازان نیز این مقایسه را پنهان‌های برای حمله به نظام قرار می‌دهند. آن‌ها با اشاره به پذیرش آتش‌بس توسط حماس ادعا می‌کنند که حمایت از مقاومت بی‌فایده بود و ایران نیز دوام نخواهد داشت. این گروه از زمان انقلاب تاکنون همین رویکرد را حتی تا حد وارد شدن به میدان تقابل نظامی با مردمشان چندین بار تکرار کرده و هر بار به غیر از مزد اقدامات پروژه‌ای چیز بیشتری عایدشان نشده است.

اهرم‌های مذاکراتی حماس

یکی از کلیدی‌ترین اهرم‌های حماس، صهیونیست‌هایی هستند که در عملیات طوفان الاقصی به غزه منتقل شدند. طبق گزارش‌ها، حماس هنوز حدود ۲۰ صهیونیست زنده را در اختیار دارد که این، فشار عظیمی بر نتانیاهو وارد می‌کند. خانواده‌های اسیران صهیونیست اعتراضات گسترده‌ای راه انداخته‌اند و این حماس را به بازگیری یا اهرم اثرگذاری در مذاکرات تبدیل کرده است. در ازای همین ابزار در توافق ترامپ این



پیشنهاد گنجانده شده است که حماس در ازای آزادی هزاران زندانی فلسطینی صهیونیست‌های زنده و کشته شده را تحویل دهد. فشارهای داخلی در اسرائیل به نفع حماس عمل کرده است. این عوامل مذاکره را ممکن ساخته اما در مورد ایران عملیات تبلیغاتی ترامپ حول محور نابودی تأسیسات هسته‌ای و وادار کردن ایران به توافق متمرکز شده که باعث می‌شود تمایل کمتری نیز برای مذاکره در دوطرف وجود داشته باشد.

ایران حماس نیست

در مقایسه با ایران به عنوان کشوری با توان نظامی کارآمد، حماس به عنوان یک گروه شبه‌نظامی گزینه‌های کمتری برای مانور دارد. این گروه پس از یک جنگ فرسایشی ۲ ساله که در آن اسرائیل با تجهیزات ناتو ۲۴ ساعته روی سر مردم‌ش بمب می‌ریزد قدرت مبارزاتی‌اش را محدود به بقا می‌بیند.

ایران، یک دولت - ملت با ۸۵ میلیون جمعیت و واجد مجموعه‌ای از نیروهای مسلح منظم، با حماس که یک جنبش محدود به ۳۶۰ کیلومتر مربع وسعت سرزمینی با حدود ۲ میلیون ساکن است قابل مقایسه نیست. حماس، از سال ۲۰۰۷ کنترل غزه را در دست دارد، اما تحت محاصره دائمی اسرائیل است. در مقابل، ایران مرزهای گسترده، منابع طبیعی و اتحادهای منطقه‌ای دارد که دستش را برای حرکت بر مدار مقاومت و تسلیم ناپذیری بازتر می‌کند.

از منظر جغرافیایی، غزه یک نوار باریک است که به راحتی محاصره می‌شود، در حالی که ایران، با موقعیت ژئوپلیتیک در خلیج فارس، اهرم‌های اثرگذاری بر اقتصاد جهانی را نیز داراست. تحریم‌های ایران، هرچند سنگین، به دلیل وابستگی جهان به نفت و انرژی به صورت مطلق قابل تحقق نیست اما حماس، به دلیل محدودیت‌ها ابزارهای کمتری برای مذاکره داشته و ناچار است برای خودش ابزار کسب کند. عملیاتی مانند ۱۷کتبر از این جنبه برای حماس کارایی دارد. این

تفاوت‌ها که قیاس را بی‌معنی می‌کند. در میدان جنگ کاملاً مشهود است. در مقایسه با جنگ ۱۲ روزه با ایران، جنگ غزه محدود به یک منطقه کوچک بود که فشار بیشتری را روی مردم حاکم می‌کرد بنابراین استراتژی‌های دو طرف نمی‌تواند یکسان باشد.

واقع‌گرایی یا غرب‌گرایی؟

ایران، سابقه پری از مذاکرات دارد. از مذاکرات سعدآباد در سال ۲۰۰۳ با سه کشور اروپایی تا برجام در ۲۰۱۵، ایران همیشه آماده گفت‌وگو بوده است. برجام با محدودیت غنی‌سازی در ازای لغو تحریم‌ها نشان‌دهنده عملگرایی ایران بود؛ اما خروج ترامپ در ۲۰۱۸ و اسنپ‌بک، نشان داد که طرف مقابل به هیچ وجه برای دادن امتیاز متقابل به ایران تمایل ندارد حتی اگر این امتیاز به اندازه لغو ۶ قطعنامه تحریمی در شورای امنیت باشد که به مراتب نسبت به تحریم‌های یکجانبه آمریکا اثر کمتری دارند. این تجربیات ایران را محتاط کرده است. با این وجود برخی با نادیده گرفتن رویکرد صادقانه ایران در مسیر مذاکرات همچنان تهران را به فرار از مذاکره متهم می‌کنند. اینگونه پالس‌های ضعیف از سوی برخی جریان‌های سیاسی که بعضاً در دولت نیز نماینده دارند، می‌تواند طرف مقابل را به گران‌فروشی ترغیب کند. در حال حاضر آمریکا تحت ععامت ترامپ، آماده توافق عادلانه نیست. فعال‌سازی اسنپ‌بک در اکتبر ۲۰۲۵ و مطالبه کاهش برد موشکی نشان‌دهنده این رویکرد است که غرب به دنبال خلع سلاح ایران است نه صلح پایدار. ایران، با پیگیری جایگزین‌ها مانند روابط با شرق، این فشارها را مدیریت می‌کند؛ اما برخی که تهران را دعوت به واقع‌گرایی می‌کنند روابط ایران با شرق را زیر سؤال برده و فقط تن دادن به مطالبات حداکثری غرب را واقع‌گرایی می‌دانند.

مذاکره به عنوان ابزار، نه هدف

سیاست خارجی جمهوری اسلامی همیشه بر پایه عملگرایی مبتنی بر منافع ملی عمل کرده است. این رویکرد نه تنها در مذاکرات هسته‌ای، بلکه در روابط با همسایگان و قدرت‌های جهانی مشهود است. تاریخچه سیاست خارجی ایران، پر از نمونه‌های رفتن ایران به سمت مذاکره است. در دولت روحانی، برجام نمونه بارزی از این رویکرد بود. ایران با پذیرش محدودیت‌های موقت بر برنامه هسته‌ای در ازای لغو تحریم‌ها توافقی جامع امضا کرد.

در مذاکرات اخیر نیز ایران بارها آمادگی خود را برای احیای توافق هسته‌ای نشان داده است. حتی پس از اینکه آمریکا روی میز مذاکرات غیرمستقیم بمب انداخت و تأسیسات هسته‌ای ایران را بمباران کرد بازهم ایران برای جلوگیری از تشدید تنش و فعال‌سازی مکانیسم ماشه تمایل نشان داد. در همین راستا حتی پذیرفت در چهارچوب ۵+۱ وارد مذاکرات با آمریکا شود؛ اما استیو ویتکاف، نماینده ترامپ، حتی در جلسه هماهنگ‌شده در نیویورک حاضر نشد. این عدم حضور، نه تقصیر ایران، بلکه نشانه عدم جدیت آمریکاست. عملگرایی ایران در روابط با چین و روسیه نیز مشهود است. توافق ۲۵ ساله با چین، نه ایدئولوژیک، بلکه اقتصادی است و به توسعه بخشی به شرکا کمک می‌کند. ایران با توان نظامی آزموده شده اهرم‌هایی دارد که اجازه می‌دهد مذاکره را از موضع قدرت پیگیری کند.

قهرمان دوقطبی‌های جعلی



کبری آسوار
دبیر گروه سیاست

ادامه از صفحه یک

البته او در رابطه با آمریکا هیچ موضعی را حل نکرد و برجامی را هم که تبلیغ می‌کردند خدا آورد، شیطان بزرگ بردا یعنی آن اجازه‌ای هم که به او داده شده بود، آورده‌ای نداشت، اما نکته آن است که به‌زعم او حالا دیگر وقت آن رسیده که بر سر موضوعات دیگر هم پای میز مذاکره برویم و بعد در مورد بردهای موشک‌های ایران صحبت می‌کند تا کاملاً روشن شود که منظور او از موضوعات دیگر چیست.

راز خون‌ریزی اقتصادی ترامپ در بازارهای مالی چیست؟

نوبل اقتصاد را به شی بدهید

ادامه از صفحه یک

نکات

در خصوص جنگ تجاری میان آمریکا و چین نکاتی وجود دارد که برای فهم بهتر آنچه درحال اتفاق است، بررسی آن‌ها ضروری است.

۱- اهرم اصلی آمریکا در نبرد تجاری با چین، تعرفه‌گذاری و تحریم - تهدید شرکت‌های تولیدی برای خارج کردن کارخانه‌هایشان از این کشور است؛ مسئله‌ای که ضمن کاستن از رقابت‌پذیری کالاهای چینی در بازار آمریکا باعث کاهش حجم سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور می‌شود. سال گذشته حجم تجارت میان آمریکا و چین ۵۸۵ میلیارد دلار بود که ۴۴ میلیارد دلار آن را واردات آمریکا و تنها ۱۴۵ میلیارد دلارش را واردات چین تشکیل می‌داد. به عبارتی دیگر، سه چهارم حجم تجارت میان دو کشور را صادرات چین به آمریکا تشکیل می‌دهد. این پدیده نشان‌دهنده وابستگی متقابل است؛ اما با توجه به برتری خریدار در این معاملات به دلیل ارزش انحصاری بازار، آمریکا از این مسئله به عنوان اهرم بهره می‌گیرد.

اگر تعرفه کالاهای چینی بالا بماند، در این صورت کالاهای مشابه دیگر کشورها علی‌رغم قیمت تمام‌شده بیشتر، به دلیل تعرفه کمتری که پرداخت کرده‌اند، به رقیب بزرگ این کالاه تبدیل می‌شود. بااین حال فشارهای آمریکا قادر به جایگزینی کامل و فوری واردات از چین نیست. چین تقریباً یک سوم تولید جهانی را در دست دارد که با مجموع تولید آمریکا، آلمان، ژاپن و هند برابر است. با توجه به جمعیت و منابع بکر هند، برخی خواستار تبدیل این کشور به مرکز تولیدی بزرگی بودند تا چین مهار

هیچ‌زمانی مثل اکنون اهمیت سیستم موشکی و توان دفاعی ایران درک نشده است، چون آنچه را که سال‌ها گفته می‌شد، امسال همگان در تجاوز اسرائیل به کشورمان به چشم دیدند. در چنین فضایی چگونه می‌توان مردم را و در واقع وضعیت آنان را در تقابل با موشک تعریف کرد؟ مذاکره بر سر موشک به اسم حمایت از مردم، در واقع خلع سلاح همین مردم و بی‌دفاع کردن آنهاست. لذا بی‌راه نیست که بگوییم در دنیایی که صلح بر مبنای قدرت تسلیحاتی کشورها ایجاد می‌شود و در اصطلاح اهل سیاست، صلح مسلح است، ظرفیت به اسم مردم علیه مردم می‌گوید و آن‌ها را با دستان خالی در میانه گرگ‌ها رها می‌کند. موشک‌ها هم البته بی‌مردم کارایی نخواهد داشت و لذا اصرار داریم اصل پرداختن به چنین دوگانه‌ای خطاست. البته ظرفیت از سال‌های گذشته معتقد بود نباید

به این سیستم دفاعی تکیه کنیم و تئوری‌اش این بود که آمریکا که با یک بمبش می‌تواند تمام سیستم‌های نظامی ما را از کار بیندازد، از چهار تانک و موشک ما نمی‌ترسد، بلکه از مردم می‌ترسد. ماجرا البته این قدر که ظرفیت تصویر می‌کند ساده نیست و با این فانتزی‌ها که طبعاً از فردی ۳۰ سال کار دیپلماتیک باید بعید باشد، نمی‌توان بحث بازآرندگی و ترس دشمن را تحلیل کرد. اما اگر موضوع همین قدر ساده بود، باز خلع سلاح مردمی که همیشه هدف تهدیدهای نظامی بوده‌اند، می‌توانست حتی بیش از ساده‌لوحی تعبیر شود.

ظرفیت در ماه‌های آخر حضور بر کرسی وزارت خارجه، دوگانه دیپلماسی و میدان را جعل کرد تا همه کاستی‌های هشت سال دیپلماسی‌اش را بر گردن مشکلات، سادگی او و تیش و شیب تند اصلاحات باعث سقوط بلوک شرق و میدان خالی کند و در فقدان فرمانده میدان، از نقاط قوت ما در منطقه، نقطه

ضعف بسازد. آنچه او در گفت‌وگویی محرمانه در یکی از زیرمجموعه‌های نهاد ریاست جمهوری طرح کرد و هیچ‌وقت هم معلوم نشد چطور سر از شبکه اینترنت‌شال درآورد، جدال کلامی طولانی‌ای را موجب شد که هم فضای سیاسی کشور را به هم ریخت و هم برخی را دچار این اشتباه تحلیلی کرد که دیپلماسی بدون میدان می‌تواند موفق باشد یا اینکه میدان مانع موفقیت دیپلماسی شده است. حال آن‌که دیپلماسی و میدان هم دو بال پرواز هر کشوری هستند و بدون یکی، دیگری ابتر و شاید مضر خواهد بود. او حالا دوگانه دیگری را ساخته تا باز فضای سیاسی مشوش شود، باز بحث‌ها بالا بگیرد و باز مثل همه سال‌های وزارتش حاشیه‌های بی‌دلیل تولید کند و باز مدل قهرمانی ساخت دوقطبی‌های جعلی و مضر بر گردن او باشد.

حکم می‌رانند. چه ترامپ و چه جو بایدن، رئیس جمهور سابق، هر دو از همان ابتدای ورود به کاخ سفید مشکوک به بیماری‌های مرتبط با سن بالا بوده‌اند. چین مزیت سابق شوروی را دارد بدون آن‌که از مشکلات آن رنج برد ولی در مقابل آمریکا علاوه بر حمل مشکل قدیمی خود به معضلات دچار شده که زمانی شوروی از آن‌ها رنج می‌برد. یک مشکل دیگر در شوروی، اقتدارگرایی بالا بود که در دوره ترامپ، آمریکا به آن نیز مبتلا شده است؛ تهدید و تعقیب مخالفان، مجازات دانشگاه‌ها به دلیل اعتراض دانشجویان و استادان به جنایت‌های رژیم صهیونی در غزه، اخراج کارمندان متقابل به حزب دموکرات از دولت، به تعطیلی کشاندن سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها به دلیل رقابت‌های حزبی و نصب نزدیکان غیر مرتبط بر نهادهای اطلاعاتی از جمله اقدامات رئیس‌جمهور آمریکا برای تحکیم قدرت هستند.

۵- در کنار چین، روسیه دیگر بازیگر بزرگ فلزات کمیاب است. هردو کشور با تهدید و تحریم مواجهند و در این میان سهم روسیه بیشتر است، به گونه‌ای که ضمن گرفتاری در جنگ اوکراین با تحریم‌های شدید دست و پنجه نرم می‌کند.

۶- با آغاز دور جدیدی از جنگ تجاری میان آمریکا و چین، بازار سهام آمریکا به طور کامل قرمز شده و در زیان فرو رفته است. بازار سهام آمریکا یک تریلیون و ۶۵۰ میلیارد دلار زیان ثبت کرده است. این عدد برابر با یکسوم مجموع هزینه اشغال افغانستان و عراق است که کارشناسان معتقدند هند دادن آن باعث شد آمریکا از رقابت‌های جهانی عقب بماند. چینی‌ها پیش از این با رونمایی از ابعاد برنامه توسعه هوش مصنوعی موسوم به «دپ سیک» که مبتنی بر معرفی الگوریتم جدیدی برای محاسبات بود، موفق شده بودند زبانی تریلیون دلاری به بازار بورس آمریکا وارد کنند.

۴- در جنگ سرد، شوروی به دلیل نظام متمرکز تصمیم‌گیری، در برابر تحولات سریع‌تر واکنش نشان می‌داد اما در آمریکا پاسخ‌ها تأخیر بیشتری داشتند. با این حال آنچه شوروی را در نهایت به طرف بازنده تبدیل کرد، تشکیل شدن هیئت‌عالی سیاسی آن به مجمعی از کهنسالان بود. با مرگ «لنینید بر ژنف» در سال ۱۹۸۲ رهبری شوروی به «بوری آندروپوف» رسید؛ اما با مرگ سریع وی در سال ۱۹۸۴، «کنستانتین چرنینکو» جایگزینش شد که وی نیز در نهایت یک سال دوام آورد و در سال ۱۹۸۵ درگذشت. مرگ و میر این در میان هیئت‌عالی سیاسی و تغییر بی‌درپی رهبران کشور باعث شد تا پس از چرنینکو، «میخائیل گورباچف» به رهبری برسد، اما انباشت ظرفیت در ماه‌های آخر حضور بر کرسی وزارت خارجه، دوگانه دیپلماسی و میدان را جعل کرد تا همه کاستی‌های هشت سال دیپلماسی‌اش را بر گردن مشکلات، سادگی او و تیش و شیب تند اصلاحات باعث سقوط بلوک شرق و میدان خالی کند و در فقدان فرمانده میدان، از نقاط قوت ما در منطقه، نقطه

به این سیستم دفاعی تکیه کنیم و تئوری‌اش این بود که آمریکا که با یک بمبش می‌تواند تمام سیستم‌های نظامی ما را از کار بیندازد، از چهار تانک و موشک ما نمی‌ترسد، بلکه از مردم می‌ترسد. ماجرا البته این قدر که ظرفیت تصویر می‌کند ساده نیست و با این فانتزی‌ها که طبعاً از فردی ۳۰ سال کار دیپلماتیک باید بعید باشد، نمی‌توان بحث بازآرندگی و ترس دشمن را تحلیل کرد. اما اگر موضوع همین قدر ساده بود، باز خلع سلاح مردمی که همیشه هدف تهدیدهای نظامی بوده‌اند، می‌توانست حتی بیش از ساده‌لوحی تعبیر شود.

ظرفیت در ماه‌های آخر حضور بر کرسی وزارت خارجه، دوگانه دیپلماسی و میدان را جعل کرد تا همه کاستی‌های هشت سال دیپلماسی‌اش را بر گردن مشکلات، سادگی او و تیش و شیب تند اصلاحات باعث سقوط بلوک شرق و میدان خالی کند و در فقدان فرمانده میدان، از نقاط قوت ما در منطقه، نقطه